پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ما فرمان می‌دادند هنگامی ، که در سفر بودیم که سه روز و شبِ آن خفّهای (موزه های) خود را بیرون نیاوریم، مگر به سبب جنابت؛ ولی [می‌توانیم با [وجود] غائط و بول و خواب [بر آن مسح کنیم

از زرّ بن حبیش روایت است که گفت: نزد صفوان بن عسال مرادی رفتم تا دربارۀ مسح بر خُفّین [پا پوش] از او بپرسم. گفت: چه چیز تو را ای زرّ به اینجا کشانده؟ گفتم: جستجوی دانش. او گفت: بی‌گمان فرشتگان بال‌های خویش را برای طالب علم می‌گسترانند [به نشانۀ] خشنودی از آنچه می‌طلبد. گفتم: مسح بر خفّین پس از قضای حاجت [غائط و بول] در دلم شکافی ایجاد کرده بود [و مورد پرسش بود]، و تو از یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هستی، آمده‌ام از تو بپرسم: آیا از آن حضرت سخنی در این باره شنیده‌ای؟ گفت: آری، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ما فرمان می‌دادند هنگامی که در سفر بودیم که سه روز و شبِ آن خفّهای (موزه های) خود را بیرون نیاوریم، مگر به سبب جنابت؛ ولی [می‌توانیم با وجود] غائط و بول و خواب [بر آن مسح کنیم]، گفتم: آیا از او دربارۀ هوای [دل] چیزی شنیده‌ای؟ گفت: آری. ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سفر بودیم که ناگهان اعرابی با صدایی بلند او را ندا داد: ای محمّد! رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با لهجه ی او به صدای او پاسخ داد: «بفرما»، ما به آن اعرابی گفتیم: وای بر تو! از صدایت کم کن، زیرا تو نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هستی و از این کار [بلند صحبت کردن] نهی شده‌ای، گفت: به خدا کوتاه نمی‌آورم! آن اعرابی گفت: آدمی قومی را دوست دارد ولی هنوز به آنان نپیوسته است، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: «انسان در قیامت با کسی است که او را دوست می‌دارد»، آنگاه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) همچنان برای ما سخن می‌گفت تا آنکه به دری از سمت مغرب اشاره کرد که پهنای آن چهل یا هفتاد سال مسیر رکاب‌زنی است.

[صحیح] [ترمذی و ابن ماجه و احمد روایت کرده]

زرّ بن حبیش نزد صفوان بن عسال مرادی (رضی الله عنه) آمد تا دربارۀ مسح بر خُفّین از وی بپرسد، صفوان گفت: چه انگیزه‌ای تو را ای زرّ به اینجا کشانده؟ زر پاسخ داد: جستجوی دانش، صفوان گفت: همانا فرشتگان بال‌های خویش را برای طالب علم می‌گسترانند؛ از روی خشنودی و احترام به آنچه طالب علم انجام می‌دهد، زر گفت: مسح بر خفّین پس از قضای حاجت [غائط و بول] در دلم تردید ایجاد کرده بود، و تو از یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هستی؛ آمده‌ام از تو بپرسم: آیا از آن حضرت سخنی در این باره شنیده‌ای؟ صفوان رضی الله عنه گفت: «آری، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ما فرمان می‌داد هنگامی که مسافر بودیم که تا سه روز و شب‌های آن، خف‌های خود را به سبب حدث اصغر ـ همچون غائط و بول و خواب ـ از پای بیرون نیاوریم، مگر در حالت جنابت که بیرون آوردن واجب است، گفتم: آیا از او دربارۀ محبت چیزی شنیده‌ای؟ صفوان رضی الله عنه گفت: آری، ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سفر بودیم که ناگهان اعرابی با صدایی بلند او را ندا داد: "ای محمّد!، پس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با صدایی بلند نزدیک به صدای او پاسخ داد: "بفرما!"، ما به آن اعرابی گفتیم: "وای بر تو! صدایت را پایین بیاور، زیرا تو نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هستی و از بلند کردن صدا نزد او نهی شده‌ای. اما او از روی خشونت گفت: به الله پایین نمی‌آورم!، آن اعرابی گفت: ای رسول الله! آیا انسان قوم شایسته‌ای را دوست دارد بی‌آنکه مانند آنان عمل کرده باشد؟، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمودند: "انسان در روز قیامت با کسی است که دوست می‌دارد"، زر گوید: صفوان رضی الله عنه همچنان برای ما سخن می‌گفت تا آنکه به دری از توبه اشاره کرد که از سمت شام است که الله متعال آن را روز آفرینش آسمان‌ها و زمین آفریده است؛ به پهناوری که سوارکار چهل یا هفتاد سال در عرض آن می‌رود، و آن [باب توبه] بسته نخواهد شد تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع کند.